

تأثیرات نهضت پروتستانیسم بر اندیشه‌ی معاصر ایرانی

سید محمد هادی پیشوایی*، احمد رهدار**

چکیده

غرب در پی رنسانس و نهضت اصلاح دینی یا همان پروتستانیسم از ابعاد مختلف متحول گردید و از بعد مادی به پیشرفت‌های شگرفی رسید. بسیاری از روشنفکران جهان اسلام در مواجهه با جلوه استعماری این تمدن جدید، چاره را در پیموده مسیر پیشرفت غرب دیده و شعار اصلاح دین و فرهنگ اسلامی سردادند. آنان با خرافه‌زده خواندن فرهنگ جامعه دینی، راه نجات را بازگشت به سرچشمه صاف صدر اسلام دیدند و تلاش کردند با کمک عقل غربی، به بازخوانی متون دینی اقدام کنند، تا بزعم خود پیرایه‌های بسته شده بر دین را کشف و رفع نمایند.

با توجه به تأکید شاخه اهل سنت این جریان، و بخشی از شخصیت‌های شیعی این جریان بر تبعیت از سنت‌های سلف صالح، این جریان «نوسلفی» نامیده شدند. به رای نگارنده برآمدن گروه‌های تکفیری ای چون طالبان، القاعده و داعش از درون نهضت اصلاح دینی اهل سنت و از سویی برآمدن گروهک‌هایی چون سازمان مجاهدین خلق و فرقان از درون سنت شیعی سبب تردیدهای جدی در مبادی کلان این پروژه شده است. این مقاله بازخوانی این جریان از منظر یاد شده است.

کلیدواژه‌گان: پروتستانیسم اسلامی، نوسلفیه، نهضت اصلاح دینی، عقل غربی، نواندیشی دینی، افراط گرایی، قرآن بسندگی

*. دانشجوی دکتری اندیشه معاصر مسلمین، جامعه المصطفی العالمیه، (نویسنده مسئول)

Cnhp110@yahoo.com

** عضو هیئت علمی دانشگاه باقرالعلوم fotooh.r@gmail.com

مقدمه

نهضت اصلاح دینی در جهان اسلام و شعار بازگشت به سنت‌های اسلامی یکی از پررونق‌ترین جریان‌های فرهنگ و دینی در دو صده اخیر بوده است. این جریان‌ها سبب شکل‌گیری احزاب و گروه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی و جهادی، که نوعاً موازی با جریان‌های سنتی دینی بوده‌اند، شده است. این جریان با توجه به شکوه و عظمت دول اسلامی در گذشته و اعتلای تمدن اسلامی در سده‌های نخست و قدرت گرفتن استعمار و شکست امپراطوری‌های بزرگ اسلامی در دوران معاصر، جهان اسلام را در بحران انحطاط دیده، راه بازگشت اسلام به قدرت و شکوه گذشته و اعتلای تمدن اسلامی را بازگشت به سنت‌های صدر اسلام معرفی کرده است. اما یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های این جریان اصلاحی ارتباط آن با نهضت اصلاح دینی در اروپا می‌باشد. بخش وسیعی از روشنفکران این جریان با اشاره به این نهضت اصلاحی غرب، اندیشه اصلاحی خود را الهام گرفته از آن دانسته و بعضی رسماً شعار «پروتستانتیسم اسلامی» را طرح نمودند. اما در درون این جریان اصلاحی و تمدن‌اندیش، امروزه گروه‌های جهادی تکفیری برآمده، که خود بزرگترین عامل تضعیف جهان اسلام و نابودکننده تمدن اسلامی می‌باشند. این مهم اهمیت شناخت مبادی و مبانی این جریان اصلاحی را مضاعف کرده است. از این رو این نوشتار تلاش کرده است که به ابعاد این نهضت اصلاحی پرداخته و تأثیرات نهضت اصلاح دینی اروپا را بر آن بررسی نماید. هر چند تأکید این مقاله بر حوزه ایران معاصر است، اما باید توجه داشت که بخش عظیمی از میراث این جریان در جهان اسلام مشترک بوده و براهتی اندیشه‌های شخصیت‌های محوری این جریان در میان روشنفکران جهان اسلام منتشر شده و آثار آنان به زبان‌های مختلف ترجمه می‌شده است.

سیری اجمالی در پروتستانتیسم مسیحی

پروتستانتیسم همان نهضت اصلاح دینی است که در اوایل قرن شانزده میلادی در شمال اروپا آغاز شد. در پی دنیاگرایی گسترده کلیسای کاتولیک و فساد فزاینده مقامات کلیسا، بسیاری از نخبگان اروپا در طی سده‌های چهارده و پانزده تلاش کردند که نظام کلیسا را اصلاح کنند (ویور، ۱۳۸۱، ص ۱۶۳). اما با مقاومت کلیسا در برابر آنان، سرانجام

این اصلاح، حالت انقلابی گرفته و منجر به انشعاب در دین مسیحیت و ایجاد فرقه پروتستان شد. لوتر با منتشر کردن اعلامیه ۹۵ ماده‌ای خود علاوه بر نقدهای مدیریتی بر پاپ، بسیاری از تعالیم کلیسا را هم زیر سؤال برد. در ابتدا کلیسای کاتولیک تلاش کرد لوتر را دستگیر و محاکمه کند. اما حمایت شاهزادگان آلمانی از او، که در پی فرار از مالیات‌های پاپ بودند، سبب شد که دعوت او جنبه عمومی گرفته و اندیشه‌های او پشتوانه سیاسی بیابد (گراث، ۱۳۸۲، ص ۵۹). بعدها در سوئیس هم، اعضای شورای شهر دولت شهر ژنو، یک کشیش پروتستان به نام ژان کالون را به ریاست این شهر انتخاب کردند و او هم در این شهر ایده‌های خود را بسط داد. موفقیت کالون در اداره این شهر سبب بسط اندیشه‌های او در میان دیگر پروتستان‌ها شده و او را به دومین رهبر مشهور پروتستان‌ها تبدیل نمود (همان، ص ۶۱). اتفاقاتی که همزمان با این جریان در اروپا روی داد، سبب شد که پروتستانیسم جلوه‌ها و آثاری بیابد که در بسیاری از موارد با اهداف بنیان اولیه آن متفاوت بود. در این راستا برای جلوگیری از خلط نتیجه‌ها و آثار با اهداف این جنبش، در این نوشتار به جای بررسی آراء و اندیشه‌های خاص رهبران پروتستان به بررسی شاخصه‌ها و نتایج آن می‌پردازیم.

مهمترین شاخصه‌ها و آثار پروتستانیسم

نهضت اصلاح دینی در اروپا مانند سایر رویدادهای انسانی و نهضت‌های اجتماعی از عوامل و مؤلفه‌های اجتماعی زیادی متأثر بود. در این باره می‌توان به عواملی چون فضای اندیشه‌ای یونانی - رومی قبل از مسیحیت، اندیشه‌های دینی یهودیت، اندیشه‌های اسلامی که از طریق ترجمه کتب اسلامی وارد فضای اروپا شده بود و نهضت اومانیسم در اروپا و ... اشاره نمود. مجموعه این عوامل سبب تشکیل نهضت پروتستانیسم و جهت‌دهی به آن بوده است. بنابراین در این بحث سعی شده است که با ذکر هر اثر به تحلیل اجمالی مهم‌ترین مؤلفه‌های مؤثر در آن اشاره شود.

۱. خود کشیشی و رها شدن از قیمومیت پاپ: در مذهب کاتولیک اصولاً برای رسیدن به خدا نیازمند به وساطت پاپ و در رتبه پایین تر، دیگر کشیشان بود. در نتیجه مسیحی شدن و آمرزیده شدن و به خدا رسیدن نیازمند ورود در قیمومیت پاپ بود. لوتر با

شکستن این اندیشه، راه رسیدن به خدا را ارتباط مستقیم با خدا دانست. در نتیجه هر فرد مانند یک کشیش در سنت کاتولیکی می‌توانست با خدا ارتباط برقرار نماید و اصطلاحاً «آمرزیدگی به وسیلهٔ ایمان» صورت می‌گیرد (همان، ص ۲۱۷).

۲. متن محوری (بازگشت به کتاب مقدس): در سنت کاتولیکی «اعتبار و حجیت کتاب مقدس با اعتبار و حجیت مفسر آن یعنی کلیسای تحت هدایت الهی روح القدس - تضمین می‌شد و در نتیجه فهم متن مقدس کاملاً منوط به تفسیر پاپ بود (همان، ص ۳۱۴). لوتر با رد مرجعیت پاپ در فهم متون دینی فقط تفاسیر رسولان اولیه را پذیرفت. در نتیجه هر شخص در قالب آن تفاسیر می‌توانست ظاهر عبارات متون مقدس را خوانده و بفهمد. اما با شکست سد مرجعیت در فهم کلیسا، طبیعتاً فهم متون دینی دچار نوعی آشفتگی شد. به گونه‌ای که فرقه‌های مختلفی در درون این فرقه برآمده و شیوه‌های تفسیری خاصی برای خویش انتخاب کردند. حتی بعضی هرگونه مرجعیت تفسیر را برای متن مقدس رد کرده و فرقهٔ «آناباپتیست‌ها» را تشکیل داده و فهم متون دینی کاملاً تابع معلومات افراد شد (همان، ص ۳۱۲).

۳. دنیاگرایی: در سنت کاتولیکی دنیا امری مذموم و پست بوده و کار در امور دنیوی امری پست و موجب دور شدن انسان از معنویت شده و رها کردن دنیا راه نجات و رستگاری انسان بود. در نتیجه کشیش‌های کاتولیک با رها کردن دنیا در صومعه‌ها زندگی کرده و از نعمات دنیوی چون ازدواج محروم بودند. لوتر و کالون با رد این نظریه، راه رستگاری انسان را توجه به دنیا و خدمت به خداوند در این دنیا معرفی کردند. آنان کار سخت و منظم در این دنیا را امری دینی و در حکم عبادت در کلیسا و صومعه دانستند. کالون با نگرشی خاص به دنیا زمینه ساز شکل‌گیری سرمایه داری در غرب را فراهم ساخت. او با تأکید بر کار در دنیا و انباشت سرمایه و از سویی تأکید بر زهد و عدم مصرف آن، فضا را برای ایجاد نوعی سرمایه داری زاهدانه به وجود آورد که افراد تمام تلاش خود را صرف جمع‌آوری ثروت و خرج نکردن آن می‌کردند.^۱ (همان، ص ۴۸۷-۵۰۴). آنان حتی

۱. ماکس وبر جامعه‌شناس مشهور آلمانی در پاسخ به مارکسیست‌ها که اقتصاد را عامل اصلی اندیشه می‌دانستند، اصرار دارد که یکی از علل اصلی رشد سرمایه داری بورژوازی در اروپا، اخلاق سرمایه داری پروتستانی می‌باشد. زیرا سرمایه داران قرون وسطی از جمع کردن ثروت در آخر عمر سرخورده

تعطیلات رسمی کلیسا را هم به تدریج ملغا کردند.^۱ و این‌ها همه در راستای اندیشه‌های دنیاگرایانه بورژوازی بود که از این نهضت نهایت استفاده را برده و زمینه پیشرفت مادی اروپا را فراهم کرد آورد.

۵. گذار از فلسفه و هنر کلاسیک: مخالفت پروتستان‌ها با عقلانیت تفسیری کلیسا سبب شد که فهم فلسفی از متون دینی دچار افول شده و جامعه دچار نوعی تحیر و سردگمی فلسفی شود. علی‌الخصوص مخالفت اومانیست‌ها با نظام فلسفی قرون وسطی و حکمت مدرسی، بر این امر افزود (همان، ص ۱۵۹). این امر برخلاف هدف اولیه پروتستان‌ها، سبب شد که جامعه به فیلسوفان اومانیست و مدرن روی آورده و فلسفه و هنر در اروپا متحول شود. «ابتدا خالی کردن عرصه علم، فلسفه و هنر از کلیسا صورت گرفت و سپس در اندیشه پروتستان، فلسفه یونانی در عمل به جای مذهب نشست و بر هنر، فلسفه و سیاست تأثیر گذاشت. به عبارتی پروتستان‌ها قصد نداشتند که عرصه مذهب را از سیاست، علم و هنر خالی کنند، بلکه در میدان عمل به این شرایط تن دادند» (رحمانی، ۱۳۸۹، ص ۱۲).

۶. سکولاریسم: یکی از مهم‌ترین ثمرات نهضت پروتستانیسم بسط سکولاریسم بود. هر چند پروتستان‌ها با بسط دین به امور عرفی، زندگی روزمره مسیحیان را رنگ دینی بخشیدند و کار روزمره آنان هم بعد دینی گرفت، اما مبارزه علیه کلیسا سبب کاسته شدن از دایره نفوذ کلیسا از سویی و بسط فرهنگ دنیازده و اخلاق‌گریز بورژوازی شد. در نتیجه بخش وسیعی از اختیارات کلیسا به حاکمان عرفی سپرده شد. حتی پادشاه در

شده و آن را وقف کلیسا کرده و عملاً از خدمت اقتصاد مولد خارج می‌شد. اما سرمایه‌داران پروتستان جمع کردن ثروت را چون یک عمل عبادی دانسته و در هنگام مرگ هم آن ثروت را برای ورثه خویش به ارث گذاشته تا آنان هم راه نسل‌های قبل را ادامه دهند (مک‌گراث، ۱۳۸۲، ص ۵۰۴).

۱. در نظام قدیم پیش از انقلاب فرانسه، قوانین کلیسا ۹۰ روز استراحت (۵۲ روز آخر هفته و ۳۸ روز تعطیل) برای کارگر تضمین کرده بود و کار کردن در چنین روزهایی اکیداً ممنوع بود. این اعیاد نوعاً به مناسبت تفاقات مهمی که در تاریخ مسیحیت برای قدیسان اتفاق افتاده بود، عید اعلام شده بودند. آنان با نفی تقدس قدیسان، اعیاد آنان را هم ملغا کردند. هنگامی که این بورژوازی طی انقلاب چیرگی یافت بلافاصله روزهای تعطیل را لغو کرد و هفته ده روزه را جانشین هفته هفت‌روزه کرد. کارگران را از یوغ کلیسا رهانید تا آنها را بهتر به زیر یوغ کار بکشند (گذار، ۱۳۹۱، ص ۶۵).

انگلستان رئیس کلیسا شده و کشیشان مجبور به اطاعت از او شدند. از سویی جنگ‌های صد ساله مذهبی که سی سال از آن کل اروپا دچار جنگ بین پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها بود، سبب شد که جامعه برای بقای خویش سیاست را از دین کنار گذاشته و رسماً با عهدنامه وستفالی، سیاستی سکولار و ملی را مبنای اصلی حرکت دولت‌ها اعلام نماید (نقیب‌زاده، ۱۳۹۳، ص ۳۵).

۷. رشد علوم تجربی: یکی از نکات مهم در اندیشه اصلاح دینی در سنت کالونی، بحث نگاه او به تعالیم کتاب مقدس است. او با تفکیک هدف کتاب مقدس از ادبیات آن، هدف کتاب مقدس را نجات انسان دانسته و ادبیات آن را در مورد علوم طبیعی به نوعی از واقع‌گرایی خالی ساخت. او با این تعبیر که کتاب مقدس کتاب فیزیک یا طب نیست، مرجعیت کتاب مقدس را در این علوم از بین برده و با تأکید بر شناخت طبیعت به عنوان نشانه‌های خدا به علوم طبیعی جایگاه ویژه‌ای در دین بخشید. این امر به همراه رشد سرمایه داری ابزارگرا و سکولاریسم، سبب رشد مضاعف علوم تجربی در میان پروتستان‌ها شد (گراث، ۱۳۸۲، ص ۵۱۵-۵۰۸).

جهان اسلام و نهضت اصلاح دینی

شکست‌های مکرر کشورهای اسلامی از دولت‌های غربی در قرون جدید، جهان اسلام را با رویه‌ای جدید از غرب یعنی تمدن مدرن آشنا کرد. تحلیل قدرت جدید غرب و علت ضعف تمدن اسلامی در برابر آن و چگونگی بازیابی شکوه تمدنی گذشته، نخبگان جهان اسلام را به چند دسته تقسیم کرد. گروه اول، که اکثریت جامعه را شکل می‌داد، علت پیشرفت غرب را تلاش‌های مضاعف آنان دانسته و بر این عقیده بودند که جوامع مسلمان هم در صورت تلاش بیشتر می‌توانند همین علوم را بدست آورده و نژاد یا دین یا فرهنگ اروپایی‌ها هیچ برتری بر نژاد یا دین یا فرهنگ جوامع اسلامی ندارد. جریان دوم کسانی بودند که تحت تأثیر القاءات نژادپرستانه غربی‌ها، علت اصلی پیشرفت کشورهای اروپایی را به گونه‌ای به نژاد آنان برگردانده و علت عقب ماندگی مسلمانان را به

ویژگی‌های نژادی و فرهنگ عمومی این جوامع بازگرداندند^۱ (بیگدلو، ۱۳۸۰، ص ۶۰). چنانچه آخوندزاده علت انحطاط تمدن ایران زمین را دو حمله عرب و مغول دانسته، که این دو حمله سبب اختلاط نژاد پاک آریایی با نژادهای پست سامی و مغولی شده و اینچنین ایران دچار افول شده است. در نتیجه به نوعی خواهان زدوده شدن آثار عرب یعنی اسلام و ترک‌ها از ایران بودند. (همان) وی با اصرار بر هم ریشه بودن ایرانیان و اروپایی‌ها، فرهنگ اصیل ایرانی را با اروپایی‌ها یکی دانسته و خواهان بازگشت به آن ریشه بودند. شعار مشهور سیدحسن تقی زاده در چنین فضایی قابل درک است که می‌گوید: «اگر ایران می‌خواهد ترقی کند، باید از فرق سر تا نوک پا فرنگی شود و ایران باید ظاهراً و باطناً، جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس» (پارسانیا، ۱۳۸۹، ص ۲۰۵). در عثمانی هم جریان ترک‌های جوان، با تأکید بر نژاد تورانی و ناسیونالیسم ترکی، سرانجام با رهبری آتاتورک توانستند، بخش عظیمی از میراث اسلامی - ملی ترکیه را فدای چنین آرمانی کرده، و آن را غربی کنند. بخلاف ایران، این نهضت در ترکیه بسیار موفق‌تر بوده و هنوز کشور ترکیه نتوانسته است از بسیاری از سنت‌های این جریان‌های رهایی‌یابد. اما گروه سوم جریانی بود که با تأکید بر عدم موفقیت برنامه‌های اصلاحی در هند و ایران و عثمانی، علت عدم موفقیت این برنامه‌ها را فقدان نظام عقیدتی مناسب با آن دانست. آنان راه پیشرفت را نه عبور از اسلام و فرهنگ اسلامی، بلکه اصلاح جدی آن دانستند. نهضتی که مشهورترین منادی آن را باید سیدجمال دانست. او تلاش کرد که به گونه‌ای فرهنگ اسلامی را در جامعه ایران اصلاح کند، تا به این وسیله آن را از انحطاط نجات دهد. او در این زمینه از تجربه اروپا هم مطلع بوده و تلاش داشت از نهضت پروتستانتیسم هم استفاده کند. سخن می‌گفت. روشنفکران امروزه به گونه‌ای الگوی پروتستانتیسم مورد نقد بسیاری از قرار گرفته

۱. روشنفکران ایرانی این عصر بیش از همه تحت تأثیر کنت دوگبینو (متولد ۱۸۱۶م) بودند. او در سال ۱۲۷۱ق/ ۱۸۵۵م به عنوان سفیر در تهران منصوب شد. در سال ۱۸۷۵ به پاریس برگشت و در سال ۱۸۶۲ با سمت وزیر مختاری دوباره به ایران آمد. وی کتاب تاریخ ایرانیان را در سال ۱۲۸۶، ۱۸۶۹م. در دو جلد نگاشت و در عهد ناصرالدین شاه به وسیله نظم الدوله ترجمه شد. او همچنین رساله‌ای در باره عدم برابری نژادها نوشته و نژاد سفید را نژاد برتر می‌دانست که در میان آن‌ها نژاد سفید آریایی از همه برتر بوده و باید حقا بر جهان حکومت کنند (بیگدلو، ص ۱۳۶).

است. در این نوشتار ابتدا به جریاناتی اشاره می‌کنیم که به گونه‌ای تلاش کرده اند از تجربه پروتستانتیسم استفاده کرده و به گونه‌ای از آن الگو گرفته اند و سپس به جریاناتی اشاره خواهیم کرد، که به نقد این نهضت پرداخته اند.

الف. الگوبرداری از نهضت پروتستانتیسم

همانگونه که بیان شد، نهضت پروتستانتیسم در جوامعی رخ داد که این جوامع بعدها به بزرگترین قدرت‌های مادی جهان تبدیل شدند. طبیعی است جوامعی که تلاش داشتند مانند این کشورها توسعه بیابند، سعی میکردند از تمامی تجربیات آنان استفاده کنند. از این رو پروتستانتیسم مسیحی، با هاله‌ای از قداست و قدرت وارد فرهنگ جوامع تحت استعمار شد. اما هر جریانی سعی کرده است از وجوهی به این پدیده نگاه کرده و از آن استفاده‌های خاص خویش را ببرد. برای بررسی آثار این نهضت در ایران، به آراء مشهورترین منادیان آن در ایران می‌پردازیم.

۱. آخوند زاده و پروتستانتیسم الحادی

نخستین کسی که واژه «پروتستانتیسم اسلامی» را وارد ادبیات ایران^۱ زمین کرد، فتحعلی آخوندزاده یا آخوندف بود. او از ایرانیانی است که بعد از جنگ‌های ایران روس، به لشکر دشمن پناه برده و در خدمت آنان قرار گرفت و به درجه سرهنگی در ارتش روسیه رسید. او دولت روسیه را نعمتی بزرگ برای ایرانیان دانسته و خواهان اطاعت تمام آنان از دولت روسیه می‌شود (پارسایان، ۱۳۸۹، ص ۲۰۴).

وی می‌گوید: «ای جماعت... هیچ می‌دانید دولت روس چه خوبی‌ها به شما کرده و شما را از چه نوع بلاها محافظت می‌کند؟! بر شما لازم است که بزرگ خود را بشناسید و حق ولی نعمتی او را به جا بیاورید و همیشه به امر و نهی او مطیع بشوید و رسوم بندگی و آداب انسانیت را یاد بگیرید (آخوندزاده، ۱۳۴۹، ص ۱۵۶).

۱. البته باید توجه داشت بخش زیادی از آثار آخوندزاده، به زبان ترکی بوده که طبیعتاً در میان مردم آذری زبان ایران و مناطق اشغال شده شمال ایران و طبیعتاً در میان بخش‌های از دولت عثمانی هم رواج داشته است.

او تلاش می‌کند به عنوان فردی به اصطلاح وطن پرست، که از وضعیت آن روز ایران نگران است! به تحلیل دیروز و امروز ایران بپردازد. او با اشاره به وضعیت پیش از اسلام ایران و مقایسه آن با بعد از اسلام می‌گوید: «جگرم کباب شد! ای ایران! کو آن شوکت و سعادت تو که در عهد کیومرث و جمشید و گشتاسب و انوشیروان و خسرو پرویز می‌بود» (آخوندزاده، ۱۳۶۴، ص ۱۶). در نتیجه او هم مانند دیگر ایران‌دوستان در پی خروج ایران از این وضعیت و پیشرفت و اصلاح امور آن است!

او تحت تأثیر اندیشه‌های الحادی در روسیه قرار گرفته و رسماً منکر تمام امور غیبی بوده و مدعی است که علوم جدید غربی ریشه تمام این خرافات را سوزانده‌اند (همان، ص ۱۵). او با اشاره به حمله اعراب به ایران بحث مفصلی را در این باره آورده و فرهنگ آن‌ها را مسخره می‌کند و آن‌ها را لایق داشتن فرهنگ و دین نمی‌داند. او با خلط اسلام و فرهنگ اعراب پیش از اسلام سعی می‌کند، آن‌ها را یکی کرده و دین اسلام را جزئی از فرهنگ اعراب بادیه نشین عصر جاهلیت قلمداد نماید. آخوندزاده حتی انواع توهین‌ها و تهمت‌ها را در حق پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) روا داشته و کفر خویش را اظهار می‌دارد (همان، ص ۲۲-۳۰). اما علی‌رغم این اندیشه‌ها، او گاه با جامعه دینی همدلی نشان داده و خود را مصلح دینی معرفی می‌کند. لذا در بحثی به عنوان راه پیشرفت جامعه اسلامی و بقای دین اسلام! چاره را در الگوگرفتن از پروتستانیسم اروپا می‌داند.

«دوام دین اسلام در آنصورت ممکن است که با شعور و معرفت کنه دین را فهمیده، بعد به جهت امتیاز ملت از سایر ملل در مسلمانی باقی‌مانی و به اعمال خفیه و رسوم ظاهره آن و به احکامی که در خصوص حق الناس است، بجز قتل نفوس و قطع اعضا و بغیر از بعض تزئید و تغییر که در آن احکام لازمست، قائل و تابع شده، بالکلیه از تکالیف شاقه آن که حقوق الله نامیده می‌شود، خود را آزاد نمایی. چنانکه طوایف انگلیس و ینگو دنیا و پاره‌های از سایر طوایف فرنگستان پروتستان هستند، یعنی ظاهراً مسیحی مذهب هستند و باطنا تابع عقل» (همان، ص ۱۱۵).

واضح است که این تعریف او از پروتستانیسم، در واقع تمسک به یکی از آثار پروتستانیسم در اروپاست، که البته چندان ربطی به اهداف بنیان آن نداشت. «پروتستانیسم عبارت از مذهبی است که حقوق الله و تکالیف عبادالله جمیعاً در آن ساقط

بوده، فقط حقوق الناس بماند» (همان، ص ۱۲).

او برای پیدا کردن یک نمونه تاریخی در جهان اسلام، کار «حسن علی ذکرة السلام»، یکی از امرای اسماعیلی در قلعه الموت، در الغای شریعت اسلامی، را پروتستانتیسیم نامیده و با تفصیل تمام آن ماجرا را شرح می‌دهد و در آخر او را چنین می‌ستاید: «آفرین بر تو ای [حسن] علی ذکرة السلام! که در مدت تاریخ هجری مثل تو یک پادشاه با عقل و حکیم و ذی فضل و صاحب همت و صاحب عزم در میان ملت اسلام پیدا نگردید که به سیویلزاسیون این ملت را از حماقت و جهالت و بدبختی آزاد کند. اگر ملت مطالب تو را فهمیده بود، حالا طوایف انگلیس و ینگلی دنیا خوشه چین تو حساب می‌شدند، زیرا که تو در عصری مذهب پروتستانتیزم را ایجاد کردی که ایشان هنوز در آتشکده‌های دیوان اینقویزیسیون بریان می‌شدند. آن‌ها مدت مدید بعد از تو مذهبی را که ایجادش از تو بوده است، یعنی پروتستانتیسیم را فهمیده و روولسیون کرده و مذهب پروتستانت را اختیار نمودند» (همان، ص ۱۳۷-۱۳۸).

واضح است که این برداشت آخوندزاده از پروتستانتیسیم، یک سوءفهم از این نهضت بوده و منظور او فقط بسط بی‌دینی و لامذهبی است. اما علی‌رغم این خطای تاریخی، او توانست این اندیشه و این اصطلاح را وارد فضای فکری ایران نماید و بر این نکته تأکید کند که پیشرفت جامعه منوط به تغییر نگاه دینی در جامعه می‌باشد. این اندیشه در بعضی از همفکران آخوندزاده، چون یعقوب خان ارمنی و پسرش میرزا ملکم خان، میرزا آقاخان کرمانی و ... هم وجود داشت (مددپور، ۱۳۸۹، ص ۳۹۸). اینان هم اصرار داشتند که ترقی و پیشرفت جامعه بدون تغییر در نگاه دینی امکان‌پذیر نیست. لذا با روشی منافقانه خود را با جامعه دینی همسو نشان داده و سعی می‌کردند که عقاید خویش را در لفافه دین ابراز نمایند و البته در نهان اعتقادی به دین اسلام نداشتند. چنانچه میرزا ملکم خان می‌گوید: «من خود ارمنی زاده مسیحی هستم، ولی میان مسلمین پرورش یافتم و وجه نظرم اسلامی است ... در اروپا که بودم سیستم‌های اجتماعی و سیاسی و مذهبی مغرب را مطالعه کردم. با اصول مذاهب گوناگون دنیای نصرانی و همچنین تشکیلات سری و فراماسونری آشنا گردیدم. طرحی ریختم که «عقل سیاست مغرب» را با خرد «دیانت مشرق» به هم آمیزم. چنین دانستم که تغییر ایران به صورت اروپا کوشش بی‌فایده‌ای

است. از این روی فکر ترقی مادی را در لفافه‌ای دین عرضه داشتیم تا هموطنانم آن معانی را نیک دریابند. دوستان و مردم معتبری را دعوت کردم و در محفل خصوصی «پیرایشگری اسلام» سخن راندم و به شرافت معنوی و جوهر ذاتی آدمی توسل جستیم. یعنی انسانی که مظهر عقل و کمال است (مددپور، ۱۳۸۹، ص ۴۱۱).

۲. سید جمال و پروتستانتیسم سلفی

در فضای سخت و بحران زده اواخر دوران قاجار، سیدجمال الدین اسدآبادی یکی از مصلحانی است که تلاش کرد برای خروج جهان اسلام از انحطاط و پیشرفت جهان اسلام نظریه پردازی کند. او هم ترقی و پیشرفت جامعه را منوط به تغییر دیانت جامعه دانست. اما این امر را نه در کنار گذاشتن دین، بلکه در بازگشت به دین و اصلاح آن دانست. او در «رساله رد بر نیچریه» علت رشد و ترقی تمدن‌ها را دین‌داری دانسته و مادی‌گری یا اصطلاحاً «نیچریه» را عامل سقوط تمدن‌ها اعلام کرد (الافغانی، ۲۰۰۲، ج ۲، ص ۱۶۰). در نتیجه راه حل ترقی تمدن اسلامی و بازگشت به شکوه گذشته آن، از نظر او چیزی جز بازگشت به دین واقعی نبود.

«من در باره آغاز این دین و فلاکت آن بعد از اقتدار و سیادت آن تفکر کرده و اندیشدم. علت آن رشد و تکامل و ارتقاء چه بود، و علت این ضعف و انحطاط و بندگی چیست؟! راه حل بازگشت به مکانث شرافت و ریاست امم مختلف چیست؟! دریافتم، که هیچ راهی نیست جز بازگشت به به دین مستحکمی که شامل انواع دستوراتی است که باعث اتحاد و الفت و محبت بین افراد آن شده، قلب‌های آن‌ها را از آلودگی‌های پستی و دنائت پاک کند، عقل‌های آن‌ها را با اشراق حق نورانی کند، شامل همه احتیاجات انسان از مبانی اجتماعی باشد و منادی نیل به جمیع فروع تمدن باشد. ... و این همان دین قویم صدر اسلام است. که متأسفانه امروزه جز اسمی از آن یاد نمی‌شود و جز عباراتی از آن خوانده نمی‌شود» (همان، ج ۱، ص ۱۱۵).

در نتیجه او بشدت در پی ارائه اسلامی بود که «با لوازم و احتیاجات این قرن تطابق کند.» و در این امر او به حدیث «ان الله یبعث فی رأس کل قرن رجلا لیصلح امر هذه الامه» استناد می‌کرد (مدرسی، ۱۳۸۱، ص ۱۶۸). او برای دستیابی به این مهم، معتقد بود

باید به گونه‌ای عمل کرد که فهم جامعه از متون دینی اصلاح شده و اعتقادات فاسده، چون جبرگرایی، عقل‌گریزی، انفعال در برابر مشکلات و انتظار برای یک مصلح در آخرالزمان و ... از بین برود (رشید رضا، ۲۰۰۲، ج ۱، ص ۸۳). در مقابل آن باید علوم دینی بر اساس عقل بازخوانی و تفسیر شود. از این رو او بیش از هر چیز بر فلسفه و روح فلسفی در فهم علوم دینی تأکید می‌کرد. به عبارتی «ضرورت استوار کردن ایمان دینی بر پایه عقل و دلیل و پرهیز از عقاید تقلیدی» (الافغانی، ۲۰۰۲، ج ۹، ص ۵۸-۶۱). علت اصلی پیروزی مسلمان در سده نخست را، دستیابی به همین روح فلسفی خوانده که امروز از دست رفته است.

نکته مهم در این بین علت رشد اروپایی‌ها است! اگر دین حق عامل اصلی ترقی تمدنی است، پس چرا اروپایی‌ها علی‌رغم داشتن دین باطل، به چنین پیشرفتی نائل آمده‌اند؟! سید جمال در برابر انحراف مسلمانان از دین اسلام، مدعی بود که اروپایی‌ها با الهام گرفتن از دستورات اسلام، و ایجاد نهضت پروتستانیسم به چنین جایگاهی رسیده‌اند (همان، ص ۶۱). او با اشاره به تاریخ مسیحیت کاتولیک می‌گوید: «تا زمانی که این عقیده خست‌بخشی نفوس در امت نصرانیه بلاد فرنگ، متمکن و پایدار بود، هیچ‌گونه ترقیات از برای آن امت حاصل نشده، لوتر رئیس پروتستان این حکم را برخلاف انجیل دفع نموده، به مسلمانان اقتدا کرده است» (مدرسی، ۱۳۸۱، ص ۵۶۹). او علاوه بر این مدعی شد که اصولاً این علوم و فنون غربی، اساساً برای مسلمانان بوده و این غربی‌ها آن‌ها را از مسلمانان سرقت کرده‌اند. وسید جمال در این باره تأکید میکند: «اگر کتابخانه‌های بغداد، اندلس، الازهر و .. را بگردید، می‌بینید که غربی‌ها هیچ مطلب و علم جدیدی را که علماء سلف به آن اشاره نکرده باشند ندارند.» (الافغانی، ۲۰۰۲، ج ۶، ص ۱۵۷).

سید جمال در بحث پروتستانیسم از کتاب معروف فرانسوا پیرگیوم گیزو (۱۸۷۴-۱۷۸۷ م) وزیر امور خارجه وقت فرانسه، با عنوان «تاریخ تمدن اروپا» متأثر بود. او در این کتاب به تأثیرات جنبش اصلاح دینی پروتستانیسم بر پیشرفت و ترقی جوامع غربی، تأکید کرده بود (عنایت، ۱۳۹۴، ص ۱۲۹).

«گیزو وزیر فرانس که تاریخ سیویلیزاسیون یعنی مدنیت امم افرنجیه را نوشته است

می‌گوید یکی از اعظم اسباب تمدن یورپ این بود که طایفه ای ظهور کرده گفتند اگرچه دیانت ما عیسویه است ولی ما را می‌رسد که براهین اصول عقاید خود را جویا شویم، و جماعت قسیسها اجازت نمی‌دادند و می‌گفتند که بنای دین بر تقلید است. و چون آن طایفه قوت گرفته افکار ایشان منتشر گردید عقول از حالت بلادت و غباوت برآمده در حرکت و جولان آمد، و دراستحصال اسباب مدنیت کوشیدن گرفت» (مدرسی، ۱۳۸۱، ص ۵۶۹).^۱

با این اندیشه، سید جمال در کنار اتحاد اسلامی به عنوان مهمترین پروژه سیاسی خویش، بزرگترین وظیفه فرهنگی خود را اصلاح فرهنگ دینی جامعه اسلامی اعلام کرد (رشید رضا، ۲۰۰۲، ج ۱، ص ۷۴). سیدجمال با اشاره به دوران باشکوه صدر اسلام، این دوره را الگوی دینی مسلمانان نامیده و تلاش کرد که گرد و غبار خرافات و عقاید غلط که در طول تاریخ بر دامان اسلام نشسته است را با تکیه بر عقلانیت و روح فلسفی بزدايد و این گونه او نهضت خود را بازگشت به اسلام صدر نامیده و پایه گذار اندیشه «نوسلفی» در جهان اسلام شد (سبحانی، ۱۳۹۲، ص ۹).

نکته قابل توجه این که این نهضت عقلانی که خواهان بازگشت به شکوه صدر اسلام بود، به تدریج به جریان «سلفیه» که جریانی ظاهرگرا، عقل گریز و منحط بود نزدیک شد. هر چند در خود سید جمال چندان آثار سلفی وجود ندارد^۲، اما به خاطر فقدان عقلانیت لازم و تبیین روشی روشن برای اصلاح دین و ایجاد اتحاد در جهان اسلام، عملاً نهضت

۱. شایان ذکر است که نظریه گیزو بعدها توسط ماکس وبر (۱۹۲۰-۱۸۶۴ م) جامعه شناس معروف آلمانی، در کتاب پرآوازه «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری» (۵-۱۹۰۴ م) به تفصیل پرورده شد.
 ۲. در اندیشه و عمل سید جمال، چندان آثار گرایش به وهابیت دیده نمی‌شود. هر چند سید جمال بعد از شکست پروژه همکاری با انگلیس و رها کردن اروپا و قبل از ورود به ایران، می‌خواست به نجد برود و خودش در نامه‌ای که به ناصرالدین شاه نوشته، به آن اشاره کرده است. این سفر او در ایامی که نجد تحت تصرف وهابیت و آل سعود است، مشکوک به نظر می‌رسد. صفات الله جمالی و سید حسن تقی‌زاده در باره هدف این سفر می‌گویند: «گویا خیالش آن بوده که به عربستان برود در آنجا خلافت اسلامی بر پا کند» (ر.ک: زندگی و مبارزات سید جمال الدین اسدآبادی، لطف الله جمالی، ص ۱۸۹) یا این که میرزا رضای کرمانی در باره اعتقاد او به ساختن حرم برای قبور و زیارت قبور می‌گوید: «سید اصلاً پرستش مصنوعات را کفر می‌داند و می‌گوید صانع را باید پرستید و سجده به صانع باید نمود نه به مصنوعات. طلا و نقره نمودن مزار و مرقد را معتقد نیست» (ر.ک: روزنامه صوراسرافیل، ش ۱۰ (۵ رجب ۱۳۲۵ق))

اصلاح دینی او به تدریج به سمت وهابیت و سلفی‌گری متمایل می‌شود. هر چند شاگرد ارشد او شیخ محمد عبده رسماً وهابی نشد و حتی گاه نقدهایی به وهابیت داشت، اما اجمالاً در بعضی از عقاید با آنان همدلی نشان داد. او در مصاحبه با ویلفرد بلنت، از لردهای انگلیس، در باره وهابیت می‌گوید: «تنها جنبش انقلابی وهابی به اصلاح حقیقی دست زد؛ زیرا ریشه‌های مسائل را به درستی یافت و به ضرورت بازگشت به اصل اسلام و اصلاح معتقدات و اخلاقیات مسلمانان پی برد» (پاکتچی، ۱۳۹۰، ص ۳۲۷).

این گرایش‌ها به حدی می‌رسد که در دانشگاه الزیتونه تونس، با عبده درگیر شده و او را به جرم گرویدن به وهابیت و تبلیغ آن سخت توبیخ کرده و مانع سخنرانی او در این دانشگاه می‌شوند. شاگرد شاگرد او، یعنی سید محمد رشید رضا، به طور رسمی به وهابیت گرویده و جنبش اصلاحی سید جمال و محمد عبده در مصر را کاملاً وهابی مسلک می‌کند. به گونه‌ای که نهضت اخوان المسلمین که در ادامه اندیشه‌های سید جمال و بر اساس نظریات رشیدرضا بنا شده است، نهضتی بشدت متأثر از وهابیت و سلفیه محسوب می‌شود (همان، ص ۳۲۹).

در ایران هم جمع کثیری از کسانی که دل در هوای اتحاد اسلامی سید جمال داشته و به شاگردی و تحت تأثیر بودن او افتخار می‌کردند، عملاً در هوای اتحاد اسلام، در دام وهابیت و شبهات آن گرفتار می‌شوند. آنان با این استدلال که اتحاد جهان اسلام بدون داشتن وحدت فکری و اعتقادی ممکن نیست، سعی می‌کنند به بازخوانی و بازنگری در اعتقادات شیعیان و اهل سنت پردازند. در نتیجه با نقد شیعیان و اهل سنت، سعی می‌کنند «شاهراه اتحادی» ایجاد کنند که جهان اسلام بر اساس آن با هم متحد شوند. اما به خاطر فقدان توانایی در فهم دین، عملاً از شیعه و اهل سنت بریده و در دام وهابیت گرفتار می‌شوند.

شخصیت‌هایی چون «سید اسدالله خرقانی» که کتاب «محو الموهوم و صحو المعلوم، یا راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی» را می‌نگارد، منکر بسیاری از مسلمات عقاید شیعه و اهل سنت شده و با تفسیر ظاهرگرایانه از اسلام (خرقانی، ۱۳۳۹، ص ۱۲-۱۳). با بسیاری از عقاید وهابیت همراه می‌شود (جعفریان، ۱۳۸۲، ص ۵۶-۶۰). یا شخصیتی چون احمد کسروی، که دل در هوای اصلاح دین و اتحاد جهان اسلام دارد، در دام شبهات وهابیت افتاده و با نوشتن کتاب «شیعه‌گری» اندیشه‌ها و شبهات وهابیت را بازتقریر می‌کند. هر چند

که او در آخر به نقد اساس اسلام رو آورده و به گونه‌ای مدعی نبوت می‌شود (جعفریان، ۱۳۸۹، ص ۶۳۷). یا فردی چون حیدرعلی قلمداران، که یک سلسله کتاب را در هوای ایجاد اتحاد در اسلام، برای نجات از انحطاط می‌نویسد او هم عملاً در دام وهابیت افتاده، تا حدی که در کتاب «شاهراه اتحاد»، با روشی وهابی مسلکانه بسیاری از عقاید شیعیان و اهل سنت را مورد انتقاد قرار می‌دهد (قلمداران، ۱۳۸۸، ص ۳۶). در نتیجه این «شاهراه اتحاد» که قرار بود جهان اسلام را با هم متحد کند، عملاً از وهابیت و تکفیر سربرآورده و در کنار موانع اتحاد جهان اسلام، زمینه را برای انحطاط بیشتر فراهم می‌سازد.

۳. شریعتی و پروژه پروتستانتیسم اسلامی

پروژه پروتستانتیسم اسلامی، در ایران بیش از هر کس با نام دکتر علی شریعتی شناخته می‌شود. او با یاد از سید جمال، او را پیشگام این طرح خوانده و از روشنفکران می‌خواهد که مذهب فعلی ایران را که عامل انحطاط است، اصلاح و رفورم کرده و چون پروتستانتها و اومانیست‌های عصر رنسانس، آب را از سرچشمه نوشیده و به عصر پیامبر بازگردانند (شریعتی، ۱۳۵۹، ص ۳). او در کتابهای «از کجا آغاز کنیم؟» و «آری این چنین بود برادر» با تأکید بر اهمیت درک زمان و زمانه برای روشنفکر، می‌گوید: «باید تعیین کنیم در چه مرحله‌ی تاریخی هستیم؟!.. به‌طور خلاصه از نظر تاریخی جامعه‌ی ما در حال حاضر در آغاز رنسانس و در انتهای قرون وسطی به سر می‌برد» (همان، ۱۳۷۹، ص ۴۷). بنابراین او تمسک به تجربه اروپا، یعنی مقدمه چینی برای یک «پروتستانتیسم اسلامی را راه درمان معرفی می‌کند (دژاکام، ۱۳۸۱، ص ۲۲).

از نظر شریعتی «پروتستانتیسم عبارت است از: «مسیحیت اسلامیزه»، یعنی مسیحیتی که در اثر آشنایی با بینش اسلامی، تفکر و تلقی جهان و جهان بینی اسلامی را گرفته، ولی مسیحی مانده است... در اروپا، مذهب کاتولیک در اثر تماس و آشنایی با جامعه اسلامی، اسلامیزه شد؛ یعنی با بیداری‌هایی که جامعه اسلامی به این گروه روشنفکر می‌دهد، این گروه روشنفکر پروتست شده و علیه نظام منحنط مذهبی حاکم بر خودشان اعتراض می‌کند» (شریعتی، ۱۳۶۷، ص ۱۰۱).

او که با اعتراضات دوستان روشنفکر لائیک خود مواجه بود در توضیح اندیشه خویش

می‌گوید: «روشنفکرانی که با اصطلاحات ویژه جامعه‌شناسی سیاسی و ایدئولوژی‌های جدید آشنایی دارند فکر نکنند که من در اینجا کلمه اصلاح را به معنی رفورمیسم و یا Evolution در برابر Revolution (انقلاب) به کار می‌برم، زیرا با هر گونه روکاری (تحول و تغییر در روبناها) و هر گونه کلام‌بازی‌های ذهنی برای مدرنیزه کردن مذهب مخالفم. اصلاح در اینجا به معنی معادل اصطلاحی آن در جامعه‌شناسی سیاسی و ایدئولوژی انقلابی نیست، بلکه به معنی خود آن در زبان و فرهنگ اسلامی خود ما است و در تعبیر اصلاح مذهبی که برای اسلام به کار می‌بریم، به معنی رفورم مذهبی نیست، بلکه بیشتر به معنی رنسانس اسلامی است، از طریق مبارزه با خرافات، جمود، استحمار، ارتجاع، تعصب‌های کور عامیانه، مصلحت‌اندیشی‌های طبقاتی و منفعت‌طلبی‌های صنفی، نفی مطلق آن‌چه به نام اسلام یا تشیع، توجیه‌کننده نظام طبقاتی و استبدادی و وضع حاکم شده است و تخدیرکننده توده و فلج‌کننده منطق و آزاداندیشی و مسئولیت‌های اجتماعی و واقعیت‌گرایی و منحصر کننده خدا به وسیله قسم خوردن و قرآن به وسیله استخاره کردن و ائمه وسیله توسل و شهادت وسیله گریه و امام زمان وسیله توجیه حاکمیت جبری ظلم و محکومیت جبری عدل و نفی مطلق هر قیامی و سلب مسئولیت هر اقدامی ... و در برابر آزاد کردن مذهب از تولید استبدادهای فکری و روحانی و بازگشتن به سرچشمه‌های اصلی انقلاب اسلامی [پیامبر] و ایجاد یک نهضت فکری و اجتماعی شیعی بر اساس قرآن و سنت و از طریق خاندان پیغمبر و با دو شعار: رهبری اجتماعی و عدالت طبقاتی و آغاز تحول علمی - انقلابی‌ای به رهبری علما و مجتهدان راستین و آگاه اسلامی برای شناخت منطقی اسلام بر پایه قرآن و با شناخت درست پیامبر و خاندان و اصحاب نمونه و تاریخ اسلام و ... در یک کلمه: تجدید حیات اسلام» (شریعتی، ۱۳۷۹، ص ۳۶۴-۳۶۳).

۴. سروش و شبستری به مثابه لوترهای ایرانی

به موازات سنت چپ‌گرای روشنفکران دینی، بعضی از روشنفکران دینی قرار دارند که به مکتب لیبرالیسم گرایش دارند. مهندس بازرگان به عنوان مشهورترین روشنفکر دینی در دوران پس از رضاخان، سعی کرد معارف دینی را با علوم تجربی و علمی‌الخصوص با فیزیک و ترمودینامیک تبیین کند. در ادبیات او چندان بحث پروتستانتیسم

پرننگ نیست، بلکه او بیشتر از دین داری کلیسای کاتولیک در فرانسه متأثر بوده و او همیشه از دینداری اروپاییان به عنوان یکی از ادله اثبات دین، برای دوستان خود در اروپا و ایران استفاده می‌کند، به گونه‌ای که یکی از شعارهای مهم او این بود که «مردم در اروپا دین دارند» (بازرگان، ۱۳۸۲، ص ۷۳).

بعد از انقلاب اسلامی و افول اندیشه‌های چپ، این روشنفکران دینی لیبرال بودند که سردمدار نهضت نقد اندیشه‌های سنتی شدند. هر چند آنان اندیشه‌های سوسیالیستی شریعتی را نقد می‌کردند و به طور ویژه دکتر سروش بر اساس اندیشه‌های کارل پوپر کتاب «فربه تر از ایدئولوژی» را در نقد شریعتی نگاشت، اما سکولاریسم و اصلاح دینی آن را می‌ستودند و کمتر به پروتستانیسم اسلامی وی توجه کردند.

در این بین غربی‌ها با تکیه بر اندیشه روشنفکران در پیشبرد اهداف ضد اسلامی و «لیبرال دموکراتیک» خویش، تلاش کردند که دینی را در جامعه ایران عرضه کنند که به جای روحانیت، روشنفکران در رأس آن قرار داشته باشد. در چنین برنامه ریزی کلانی بود که، در مورخه ۱۲ بهمن ۱۳۷۴ تیتیر صفحه اول روزنامه گاردین به دکتر سروش تعلق گرفت. «لوتر ایرانی پایه‌های اسلام را به لرزه در آورده است». نویسنده این مقاله در ادامه می‌نویسد: «آن مرد معقول و متین (سروش) پایه‌های دین اسلام را که یک میلیارد نفر پیرو دارد، به لرزه درآورده است!» روزنامه گاردین از «تغییر حیرت‌آور» معادله قدرت در خاورمیانه به نفع «رهبران سکولار» خبر داده و نوشت: «ترکیب گفته‌های روشنفکران دینی هم‌اکنون از چارچوب مذهب فراتر رفته است. نوشته‌های سروش هنوز بحث درباره تغییرات سیاسی را نه تنها در ایران بلکه در کل خاورمیانه فراهم آورده است؛ زیرا هیچ ایده‌ای بیش از «رابطه اسلام و دموکراسی» در شکل‌گیری منطقه در آینده تأثیر ندارد... از نظر آنان، یک جمهوری ایده‌آل اسلامی به‌وسیله «رهبران غیرمذهبی» اداره می‌شود، نه به‌وسیله روحانیون و ملاها. سروش عملاً نقش «جدایی مذهب و دولت» (سکولاریسم) را تثبیت می‌کند و این برای دین «اسلام» یک تغییر مسیر «حیرت‌آور» است» (فضلی نژاد، ۱۳۹۴، ص ۱۲).

در همین راستا، یورگن هابرماس فیلسوف آلمانی هم از محمد مجتهد شبستری به‌عنوان یک مارتین لوتر جدید یاد می‌کرد و فرانسویس فوکویاما نیز می‌گفت آمریکایی‌ها

در ایران صاحب چند لوتر برای تحقق پروژه «رفرم مذهبی در خاورمیانه» هستند. برپایه همین برآوردها «شورای روابط خارجی آمریکا» سال ۱۳۷۵ اعلام کرد که جریان روشنفکری دینی آلترناتیو شایسته‌ای برای جمهوری اسلامی است، چرا که مشروعیت آن را تکه تکه می‌کند. (همان)

ب. نقد پروتستانتیسم اسلامی

دومین جریانی که بحث پروتستانتیسم را در ایران مطرح کرد و به ابعاد آن پرداخت، جریان منتقد پروژه پروتستانتیسم است. تا قبل از انقلاب اسلامی بحث پروتستانتیسم و ابعاد آن چندان مورد توجه متفکران قرار نگرفته بود. فقط در دهه سی و چهل، امثال شهید مطهری با نقد عقلانیت دینی روشنفکری، این جریان را جریانی اشعری مسلک خوانده که در جهان اهل سنت در آخر به سلفی‌گرایی و وهابیت‌گرایی روی آورده است (همان، ص ۱۰). به تدریج با گذشت چند سالی از انقلاب اسلامی و کم رنگ شدن اندیشه شریعتی، بسیاری از روشنفکران دینی به نقد شریعتی و اندیشه‌های او پرداختند. در این بین روشنفکران سکولار از پایگاه سکولاریسم و نقد اساس دین به نقد اندیشه‌های او پرداختند و روشنفکران دینی لیبرال مسلک هم از پایگاه لیبرالیسم.

یکی از اندیشه‌های مهم شریعتی، یعنی پروتستانتیسم اسلامی، هم مورد نقد این جماعت قرار گرفت. اما در سال‌های اخیر با ظهور پدیده طالبانیسم و داعش و موج سلفی‌گرایی در جهان اسلام که بسیاری از کشورهای اروپایی را هم درنوردید، بحث بنیادگرایی و تاریخ و زمینه‌های پیدایش آن در جهان و علل گرایش اروپاییان به آن در میان روشنفکران دوباره رواج پیدا کرده است. سابقه اخوانی این گروه‌ها و اندیشه‌های آنان سبب شد، که بعضی از روشنفکران ایرانی به تشابهات اندیشه‌ای این جریان و بعضی از آموزه‌های مورد تبلیغ روشنفکران دینی توجه کرده و به نقد کل پروژه اصلاح دینی در جهان اسلام و پروژه «پروتستانتیسم اسلامی» پردازند. در این بخش به دو دوره اصلی این اندیشه می‌پردازیم.

نقد شریعتی به عنوان بنیادگرا

جریان اول، جریانی است که با نقد پروژه پروتستانتیسم اسلامی، این گونه اصلاح‌گری دینی را رد کرده و تلاش می‌کند روشنفکران دینی را به نوع نگاه شریعتی معطوف کرده و اشکالات این نظریه را برشمرد. بنابراین صرفاً منتقد پروژه «پروتستانتیسم اسلامی» و «ایدئولوژیک کردن دین» بوده و با کلیت روشنفکری دینی درگیر نمی‌باشد.^۱ در میان شاگردان و مریدان شریعتی، تقی رحمانی یکی از کسانی است که به وضوح به مشکلات و مصیبت‌های پروژه «پروتستانتیسم اسلامی» توجه کرده است. او با تحسین درک شریعتی از لزوم استفاده از تجربه اروپا، او را به عدم درک جامع از پروتستانتیسم متهم کرده و «توشه‌گیری شریعتی از تجربه غرب را در مورد تجربه پروتستانتیسم غربی امیدوارانه، اراده‌گرایانه، اما شتاب‌زده» توصیف می‌کند. «شریعتی یکسوی پروتستانتیسم غربی را دیده بود، ولی وجه بنیادگرایانه آن را در لوتر و کالون بررسی نکرده بود... شریعتی معتقد به راهی میانبر بود، این راه عبارت بود از تلفیق پروتستانتیسم اسلامی و اصلاح دینی به منظور خلق تجربه جدید، اما خلق تجربه جدید به راحتی امکان‌پذیر نیست... شریعتی از بیداری اسلامی می‌گوید و خوش‌بین است که اسلام فردا، اسلام سنتی نیست... اما برآمدن بن‌لادن و ملا عمر و طیف‌های مشابه در ایران، نشان داد که اصلاح دینی معترض در رویارویی با بنیادگرایی معترض کم آورده است» (رحمانی، ۱۳۸۹). او به بعد سکولاریستی پروتستانتیسم اشاره کرده و این تخیله جامعه از هویت دینی را سبب بازگشت بنیادگرانه آن در جامعه می‌داند، همانگونه که رویکرد لیبرالی به پروتستانتیسم در آمریکا را سبب بازگشت بنیادگرانه مسیحیت در ایالتی چون کالیفرنیا می‌داند. «

۱. البته باید توجه داشت که بخش زیادی از این حساسیت بر اندیشه سیاسی شریعتی، به خاطر بعد انقلابی‌گری و به نوعی مخالفت شریعتی با دموکراسی است. زیرا شریعتی در راستای انقلابی‌سازی جامعه، سعی کرد که اسلام و علی‌الخصوص تشیع را به گونه‌ای بازخوانی کند، که بتواند به عنوان مانیفست و برنامه عمل این انقلاب یا به تعبیر خود او «ایدئولوژی این انقلاب» به کار گرفته شود. از سویی او در سخنرانی «انتظار مذهب اعتراض» رسماً رهبری این انقلاب را به مراجع تقلید ارجاع می‌دهد. این اندیشه که از این بعد کاملاً با نظریه ولایت فقیه منطبق است، به شدت با روحیات دموکراسی خواهانه و لیبرال مسلکانه بسیاری از روشنفکران مخالف بوده و هست. از این رو امثال سروش و بسیاری از نیروهای ملی - مذهبی به نقد اندیشه سیاسی شریعتی روی آوردند.

پروتستانتیسم می‌خواهد اسلام را به حوزه خصوصی براند که این شدنی نیست. آنها سعی دارند زندگی را از دین تهی کنند که این خلأ، بازگشت بنیادگرایانه را به همراه دارد. محافظه‌کاران جدید(نئوکان‌ها) در خود اروپا شکل نمی‌گیرند، اما در امریکا دین بنیادگرایانه باز می‌گردد... پیوند افلاطون با مسیح به شکل پروتستانی، نوعی بنیادگرایی تولید می‌کند که می‌خواهد تمام جهان را مانند خود کند. اوج آن هم دیدگاه بوش پسر است. من پیش از این هم گفته‌ام که پروتستانتیسم رویکرد سکولار و بنیادگرا دارد. اگر با نگاه امروز خود در زمان شریعتی بودم، به او توصیه می‌کردم اسلام منهای روحانیت را مطرح نکند، چون با پروژه اصلاح دینداری سازگار نیست. شاید بهتر بود می‌گفت اسلام به اضافه روشنفکری دینی» (همان).

در برابر این نقدها طرفداران شریعتی مانند احسان شریعتی، سارا شریعتی، حسن محدثی، حسن یوسفی اشکوری و... به این انتقادات پاسخ گفته و به نقدهای خود شریعتی به پروتستانتیسم اشاره کرده‌اند. آنان تأکید می‌کنند که شریعتی هم به تفاوت‌های تمدنی و فرهنگی و دینی جهان اسلام و مسیحیت آشنا بوده و هدف او فقط استفاده از تجربه اروپا بوده نه الگوگیری کامل از آن. بنابراین او با الهام گرفتن از ماکس وبر در برابر روشنفکران سکولار مدعی است که در غرب هم دین توانسته است چنین مایه پیشرفت بشر گردد (محدثی، ۱۳۹۳).

اما فارغ از این مباحث و اهداف به اعتقاد نگارنده شریعتی حتی اگر به نقایص پروتستانتیسم هم آگاه بود، لکن در این راه نتوانست در اندیشه خویش این نقایص را برطرف کند. در نتیجه او هم با قدم گذاشتن در مسیر سیدجمال و اقبال، راه را برای به وجود آمدن گروه‌های جهادی تکفیری آماده کرد. زیرا او از سویی عقلانیت تفسیری روحانیت را کنار گذاشت، و به جای آن نوعی ایدئولوژی ساده روشنفکری را جایگذاری کرد و از سویی با آرمان‌های انقلابی، مفاهیم جهاد و شهادت را در فرهنگ دینی پررنگ کرد و بر احساسات دینی در برابر شعور دینی تأکید نمود و از سویی با تکیه بر توحید و جامعه بی طبقه توحیدی، با نوعی همنوایی با وهابیت، زمینه را برای تکفیر سرمایه داران و از سویی عالمان دینی مخالف اندیشه‌های خویش آماده ساخت و از سویی با تأیید حرکت سلفی‌گرایی سیدجمال و اقبال، آن را نوعی بازگشت به خویشتن معرفی کرد.

طبیعی است که در فضای بحران زده انقلاب، گروه‌هایی چون فرقان با تکیه بر آموزه‌های شریعتی، سعی خواهند کرد به یک ایدئولوژی ساده دست زده و با برداشتی ظاهرگرایانه و التقاطی از اسلام، دست به تکفیر عالمان دین و از سوی سرمایه داران بازاری زده و آنان را ترور نمایند. یا گروهکی چون مجاهدین خلق، با استفاده از اندیشه‌های شریعتی، سازمانی بسازند که با تکفیر بخش اعظم جامعه دینی، در برابر آنان دست به اسلحه برده و به قیام مسلحانه اقدام نمایند.

سید جواد طباطبائی و نقد کلیت جریان اصلاح دینی

سید جواد طباطبائی در ادامه نظریه انحطاط، کلیت اندیشه سیاسی شیعه را در سراسیمی انحطاط توصیف کرده و نظریه الگوگیری از پروتستانتیسم مسیحی را برای ایجاد رنسانس در جهان اسلام بی‌فایده و حاصل کج فهمی تجدد معرفی می‌کند. در نتیجه او به نقد کلیت پروژه اصلاح دینی و روشنفکری دینی پرداخته و «پروتستانتیسم اسلامی را یک شیر بی‌یال و دم و اشکم» معرفی می‌کند (رحمانیان، ۱۳۹۲). او تلقی سیدجمال از تمدن غرب و پروتستانتیسم و اصلاح دینی را خام تصویر کرده و مدعی است که اساسا درک روشنفکران از اصلاح دینی متأثر از ماکس وبر بوده و اساسا اصلاح دینی مقدمه پیشرفت جامعه نیست. در نتیجه علی‌رغم لوتربازی بسیاری از روشنفکران، ایران هنوز وارد عرصه تجدد نشده و «برآستانه تجدد» ایستاده است (طباطبائی، ۱۳۹۳، ص ۱).

از سوی ملکیان در گفت‌وگویی با اکبر گنجی در هفته‌نامه «راه نو» روشنفکری دینی را «متنافی‌الاجزاء» خواند (ملکیان، ۱۳۷۷). در کتاب «مشتاقی و مهجوری» نیز می‌گوید که: «اصلاح‌گران دینی ضرورتاً نواندیش نیستند و حتی می‌توانند در مقابل نواندیشان دینی بایستند. از قضا می‌گفتند باید برگردیم به سلف و می‌خواستند به سرچشمه پاک و پیراسته‌ای دسترسی پیدا کنند (ملکیان، ۱۳۷۷، ص ۲۹۰).

محمد قوچانی که به نوعی بیان‌گر اندیشه‌های سید جواد طباطبائی است، در ادامه همین سنت به نقد روشنفکران دینی پرداخته و این فرضیه را که «راه آزادی سیاسی از اصلاح دینی می‌گذرد» را به چالش کشید. در خرداد و تیر سال ۱۳۹۳، مجله روشنفکری مهرنامه، با چاپ مقاله‌ای جنجالی از محمد قوچانی، با عنوان «تراژدی پروتستانتیسم

اسلامی» بار دیگر بحث پروتستانتیسم اسلامی را مطرح کرده و این بار نه شریعتی که کل جریان روشنفکری دینی و جریان اصلاح دینی را به سلفی‌گری متهم. هر چند در گذشته بعضی از روشنفکران به نقد پروژه اصلاح دینی و روشنفکری دینی پرداخته بودند، اما این بحث چندان بسط پیدا نکرده بود. در این مقاله او با اشاره به تاریخ پروتستانتیسم و استبداد کالونی برآمده از آن، اصولا اندیشه سیاسی برآمده از اصلاح دینی روشنفکران دینی را موجب استبداد معرفی می‌کند.

او با تأکید بر درک نادرست روشنفکران دینی از نهضت اصلاح دینی در اروپا می‌گوید آنها اهداف این نهضت را با آثار آن اشتباه گرفته‌اند. زیرا این نهضت بالذات استبدادگرا بوده و چه لوتر و چه کالون میانه‌ای با مردمسالاری نداشتند و موج دموکراسی خواهی در اروپا و آمریکا نه در ادامه سنت پروتستانی بلکه در مقابله با استبداد آن به وجود آمده است. او با اشاره به ارتباطات روشنفکران دینی با سلفیونی چون شریعت سنگلجی و سید قطب، اندیشه توحید سیاسی را محور اندیشه آنان قلمداد کرد. وی به این نتیجه می‌رسد که اندیشه روشنفکری دینی در ایران نمی‌تواند راهی به آزادی برای ایرانیان باز کند (قوچانی، ۱۳۹۳، ص ۲۲). وی تأکید می‌کند تجربه تاریخی ایرانیان و دیگر کشورهای اسلامی نشان می‌دهد که «سلفی‌گری فرزندخوانده روشنفکری دینی است» زیرا «نوگرایان دینی (مسیحی و مسلمان) با نفی طبقه مفسران دین استدلال می‌کنند که باید رابطه‌ی آنان و خدا مستقیم شود اما در نهایت یک طبقه ممتاز جدید پدیدار می‌کنند که بر جای روحانیان سنتی می‌نشینند. اینکه اکثریت طالبان و داعشیان «مهندس» اند ناشی از این مسئله است که در عمل، نفی تفسیر دین به نفی علوم انسانی منتهی می‌شود. همان اتفاقی که در مجاهدین خلق روی داد» (قوچانی، ۱۳۹۴).

نتیجه گیری

نهضت اصلاح دینی، به عنوان بخشی از فرهنگ غرب، مانند دیگر بخش‌های آن با نوعی قداست و هیمنه وارد فرهنگ دیگر کشورها از جمله کشورهای اسلامی شد. در ایران دو گروه عمده را می‌توان از متأثرین این نظریه دانست:

گروه اول روشنفکران لائیک و غرب‌گرایی چون آخوندزاده که این پروژه را به عنوان روی دیگر سکولاریسم و دین‌گریزی مطرح کردند.

گروه دوم اصلاح‌طلبان دینی، که برای رهایی از انحطاط تمدنی و ترقی و توسعه در ایران و جهان اسلام مدعی شدند که با الگوگیری از این نوع اصلاح، در ایران هم باید پروتستانیسم اسلامی رخ دهد. سید جمال و شریعتی بزرگترین منادیان این نظریه هستند و امثال سروش و مجتهد شبستری هم در همین راستا به عنوان منادیان اصلاح دینی، به نوعی لوترهای جهان اسلام در ایران قلمداد می‌شوند.

اما به طور خلاصه باید گفت نهضت اصلاح دینی ملهم از پروتستانیسم، علی‌رغم داشتن برخی نکات ایجابی، در مجموع حرکتی شکست خورده و وارداتی در جهان اسلام و علی‌الخصوص در ایران است. فارغ از صحت و سقم بحران هویت روشنفکران و نواندیشان دینی و تهمت تکفیر به یکدیگر در میان آنان، شکی نیست که گروه‌های تکفیری‌ای چون داعش و القاعده برآمده از جریان روشنفکری دینی اهل سنت بوده و جریان مجاهدین خلق و فرقان و جریان وهابیت‌زده اتحاد‌گرای شیعه از محصولات این جریان در فضای تشیع می‌باشند.

جریان روشنفکری دینی به خاطر رد مرجعیت دینی روحانیت و عدم جایگزینی مرجعیت تفسیری قوی به جای آن دین را به صورت ابزاری در دست روشنفکران و دیگر نیروهای فعال در جامعه قرار می‌دهد که احاطه‌چندانی بر ابعاد دین ندارند. طبیعی است که این نیروها به خاطر فقدان تخصص در فهم دین، از آن به عنوان حربه‌ای در جهت اهداف خود استفاده خواهند کرد و حاصل چنین اندیشه‌ای گروه‌های جهادی - تکفیری چون القاعده و داعش خواهد بود.

فهرست منابع

۱. آخوندزاده، فتحعلی، مکتوبات کمال الدوله، تهران، مرد امروز، ۱۳۶۴
۲. آخوندزاده، فتحعلی، تمثیلات، ترجمه محمد جعفر قراچه داغی، تهران، خوارزمی، چ دوم، ۱۳۴۹
۳. الافغانی، سید جمال الدین، الآثار الکامله، السید جمال الدین الحسینی الافغانی، القاہرہ، مکتبہ الشروق الدولیہ، ۱۴۲۲ق
۴. بازرگان، مهدی، مجموعه آثار، ج ۶، مدافعان، کتب الکترونیکی، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، ۱۳۸۲
۵. بیگدلو، رضا، باستان‌گرایی در تاریخ معاصر ایران، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰
۶. پارسانیا، حمید، حدیث پیمانه، قم، نشر معارف، ۱۳۸۹
۷. جعفریان، رسول، جریان‌ها و سازمان‌های سیاسی ایران، قم، نشر علم، قم ۱۳۸۹
۸. جعفریان، رسول، سید اسدالله خرقانی، روحانی نوگرای روزگار مشروطه و رضاشاه، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲
۹. جمالی، لطف الله، زندگی و مبارزات سید جمال الدین اسدآبادی، تحقیق سید هادی خسروشاهی، تهران، انتشارات شروق، بی تا
۱۰. خرقانی، سید اسدالله، محو الموهوم و صحو المعلوم، یا راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی، بی تا، بی جا
۱۱. خرقانی، سید اسد الله، روح التمدن و هویه الاسلام، ضمیمه کتاب «سید اسدالله خرقانی، روحانی نوگرای روزگار مشروطه و رضاشاه»، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲
۱۲. خرقانی، سید اسدالله، محو الموهوم و صحو المعلوم یا راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی، نشر غلامحسین نورمحمدی خمسه‌پور، تهران، ۱۳۳۹
۱۳. دژاکام، محمدیاسین، شریعتی و بازفهمی دین، تهران، ذکر، ۱۳۸۱
۱۴. رحمانی تقی: شریعتی معترض و پروتستانتیسم اصلاح‌گرا، سایت روزآنلاین ۱۳۸۹ (www.roozonline.com)
۱۵. رحمانی تقی، پروتستانتیسم و فهم شریعتی از آن در مناظره با سوسن شریعتی، ۱۳۸۹، <http://talar.shandel.info/thread-319-post-3232.html#pid3232>
۱۶. رحمانیان داریوش، جواد طباطبایی در حلقه منتقدان و مدافعان، سایت دایره المعارف بزرگ

- اسلامی، ۶/۲/۱۳۹۲، <http://cgie.org.ir/fa/news/11284>
۱۷. رشید رضا محمد، تاریخ الاستاذ الامام محمد عبده، ج ۱-۳، قاهره، دارالفضیله، ۱۴۲۷ق، ۲۰۰۶م
۱۸. رشیدرضا، سید محمد، تاریخ الاستاذ الامام عبده، مصر، دار الفضیله، ۲۰۰۶م
۱۹. سبحانی، جعفر، سلفی‌گری در آیینة تاریخ (۲)، قم، توحید، ۱۳۹۲
۲۰. شریعتی، علی، ویژگیهای قرون جدید، تهران، چاپ وپخش، ۱۳۶۷
۲۱. شریعتی، علی، انتظار مذهب اعتراض، ۱۳۵۰، بی‌جا، بی تا
۲۲. شریعتی، علی، امت و امامت، قم، نشر جهان آراء، ۱۳۵۹
۲۳. شریعتی، علی، علی (ع). تهران: نشر آمون، چاپ نهم، ۱۳۷۹
۲۴. شریعتی، علی، ما و اقبال، تهران، نشر آثار شریعتی، چاپ دوم، ۱۳۶۷
۲۵. شریعتی، علی، مجموعه‌ی کامل تألیفات دکتر علی شریعتی. لوح چند رسانه‌ای، بنیاد فرهنگی شریعتی، ۱۳۸۹
۲۶. طباطبائی، سیدجواد، درباره‌ی میزان دانش سیدجمال و مسئله‌ی پروتستانیسم اسلامی، ۱۳۹۳، <http://www.farhangemrooz.com/news/17677>
۲۷. عنایت، حمید، سیری در اندیشه سیاسی عرب: از حمله ناپلئون به مصر تا جنگ جهانی دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۹۴
۲۸. فضل‌نژاد، پیام، «بحران هویت» میان روشنفکران ایرانی / کودتای ایدئولوژیک تکنوکرات‌ها، مجله فرهنگ و علوم انسانی عصر اندیشه، شماره دهم، بهمن ۱۳۹۴
۲۹. قلمداران، حیدرعلی، سلسله راه نجات از شر غلات، شاهراه اتحاد، از سلسله نشریات حقایق عریان در علل و عوامل انحطاط و ارتقاء مسلمین، ریاض، مکتبه الفهد، ۱۳۸۸
۳۰. قوچانی، محمد، «تراژدی پروتستانیسم اسلامی»، مجله مهرنامه، سال پنجم، شماره ۳۶، تیر و خرداد ۱۳۹۳
۳۱. قوچانی، سلفی‌گری فرزندخوانده روشنفکری دینی است، فرهنگ امروز، ۱۷/۳/۱۳۹۴
<http://farhangemrooz.com/news/33605>
۳۲. گذار فیلیپ، در ستایش تن‌آسانی، ترجمه بهروز صفدری، تهران، نشر کلاغ، چاپ اول، ۱۳۹۱
۳۳. محدثی حسن، اصلاح دینی مصیبت یا برکت؟ <https://mohaddesi.wordpress.com>
Oct 24, 2014

۳۴. مددپور، محمد، سیر تفکر معاصر ۲، انتشارات سوره مهر، چاپ چهارم، ۱۳۸۹
۳۵. مدرسی چهاردهی، مرتضی، سید جمال الدین و اندیشه‌های او، تهران، ۱۳۸۱
۳۶. مک‌گراث، آلیستر، مقدمه‌ای بر تفکر نهضت اصلاح دینی، ترجمه‌ی بهروز حدادی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۲
۳۷. ملکیان، مصطفی، هفته نامه راه نو، سال اول، شماره ۸، تیر ۱۳۷۷
۳۸. ملکیان، مصطفی، مشتاقی و مهجوری، نگاه معاصر، ۱۳۸۷
۳۹. نقیب‌زاده احمد، تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل از پیمان و ستفالی تا امروز، تهران، قومس، ۱۳۹۳
۴۰. ویور، مری جو، درآمدی به مسیحیت، ترجمه‌ی حسن قنبری، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۱

The Impacts of Protestantism on Contemporary Iran's Thought

By: **Seyed Hadi Pishvaei** (Ph.D Candidate of Muslims' Contemporary Thought, Al-Mustafa International University)¹

The west got to a lot of achievements in different dimensions to the life following the renaissance and religious reformation movement (Protestantism). When many of the intellectuals in Islamic world observed the achievements of the western societies ,they concluded that the only way for progress is to pave the way of the west and coined the motto “reforming the religion and Islamic culture”. These intellectuals believed that the culture of Islamic societies were full of superstitions and the way to save the societies is to come back the true early Islam as a pure reference of Islam .To get to this purpose they needed both the help of western rationality and re-reading the Islamic religious texts. This approach which had followers among Sunnites and some Shia intellectuals is known as New Salafism. The authors believe that the emergence of some religious and political groups such as *Taliban*, *Al-Qaeda* and *ISIS* in Sunni side of this approach and *MKO* and *Forqan* in Shia side of this approach has raised serious doubt as to the general foundations of this approach.

Keywords: Islamic Protestantism, New Salafism, Religious Reformation Movement, Western Rationality, Extremism, Quran based Approach.

*. Chnp110@yahoo.com. (Corresponding author)